خدا آن ملّتی را سروَری داد

که تقدیرش به دست خویش بنوشت

اقبال لاهوری

فارسی هفتم، درس ۱۶

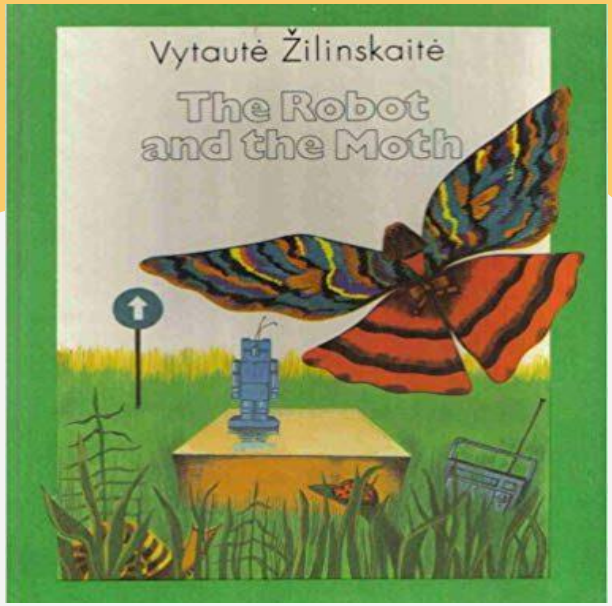
مدرس : دکتر احمد کنجوری

شهرستان دلفان



زاویه دید: سوم شخص

موضوع:
اجتماعی
(تأثیر محبت و مهرورزی، تأثیر هم نشین در تغییر نگرش و شیوهٔ زندگی)



مترجم: ناهید آزادمنش

مهمترین آرایه ها: نماد، تشخیص، تشبیه، کنایه و حس آمیزی

خلاصه داستان

مکان: نمایشگاه

نوع بیان: رمزی و نمادین (سمبلیک)

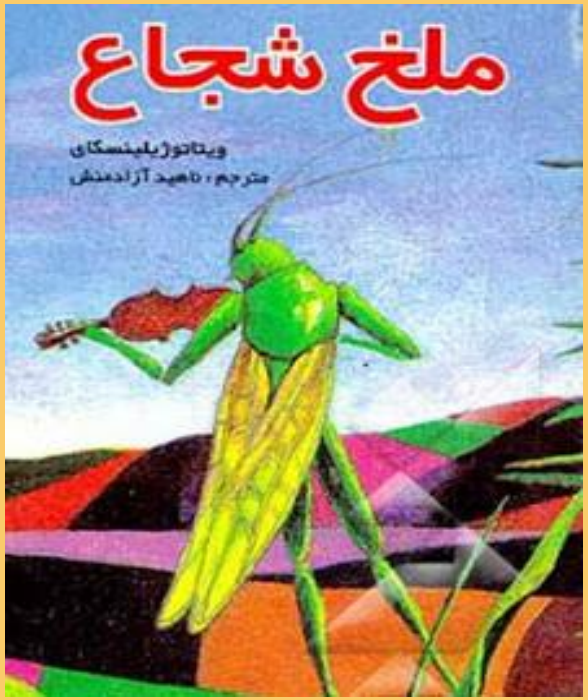
شخصیت ها:
تروم (آدم آهنی):
نماد آدم های بی روح و عاری از عاطفه، افرادی که اندیشه ای پویا ندارند و درگیر کارهای تکراری هستند.
بال بالی (شاپرک)
خفاش
بازدیدکنندگان و مسئولان نمایشگاه

آدم آهنی و شاپرک (درس ۱۶، فارسی هفتم)

زندگی و آثار نویسنده



ویتاتو ژیلینسکای نویسنده روس در سال ۱۹۳۲ (۱۹۳۳یا ۱۹۳۰) میلادی به دنیا آمد. او در ویلینوس، پایتخت لیتوانی، زندگی کرده است. وی دارای تألیفات بسیار است که نه تنها در میان مردم لیتوانی بلکه درکشورهای دیگر علاقه‌مندان زیادی پیدا کرده است. حشرات کوچک، کرم‌ها و پروانه‌ها قهرمانان بسیاری از داستان‌های وی هستند. ژیلینسکای شعر هم سروده است و داستان‌های طنز، رمان و نمایش‌نامه نیز دارد. حشرات کوچک قهرمانان و شخصیت های اصلی داستان های او هستند.



داستان «آدم آهنی و شاپرک» برگرفته از کتاب «ملخ شجاع» است که مجموعه چهار داستان به نام‌های «ملخ شجاع»، «دانه برفی که آب نشد»، «کرم کنجکاو» و «آدم آهنی و شاپرک» است.

آدم آهنی و شاپرک (درس ۱۶، فارسی هفتم)

اگر چه آدم آهنی قصه‌ی ما در گوشه‌ای از **سالن نمایشگاه** ایستاده بود، ولی همیشه جمعیت زیادی دورش جمع می‌شدند و تماشایش می‌کردند. آدم آهنی یکی از بهترین و **جذّاب**[۱]ترین وسایل بود. بچّه‌ها و بزرگ‌ترها چندین **مرتبه**[۲] به طرفش می‌آمدند و حرکات جالب بازوان آهنیش، **سر جعبه مانندش**[۳] و تنها چشم نارنجی رنگش را به دقّت و با **تعجّب**[۴] نگاه می‌کردند. آدم آهنی سر و بازوانش را تکان می‌داد. هم‌چنین می‌توانست به سؤالاتی که از او می‌شد، جواب بدهد. البتّه نه به هر سؤالی، **بلکه**[۵] فقط سؤالاتی که از قبل روی دیوار کنارش نوشته شده بود و او برای جواب دادن به آن ها به خوبی طراحی شده بود. بازدیدکنندگان باید از سؤال شماره‌ی یک شروع می‌کردند:

– اسم شما چیست؟

آدم‌آهنی با صدای **خشن**[۶] و **خُرخُر**[۷] مانندی جواب می داد:

۱.جالب، جذب کننده/ ۲.بار، دفعه، نوبت/ ۳.سر به جعبه تشبیه شده است./۴.حیرت، شگفتی/ ۵. قید، شاید، به علاوه، برعکس/ ۶.تند، زبر، کلفت، نامهربان، ناخوشایند/ ۷.خرناس، گونه ای از صدای گربه، صدای آزار دهنده، خروپف؛ خرخر:صدای کشیدن چیزی بر روی سطحی





«اسم...من...تروم...است.»

– بیشتر از همه، چه چیزی را دوست داری و از چه چیزی اصلاً [۱] خوشت نمی‌آید؟

از...همه بیش‌تر...روغن چرب را...دوست دارم...و از بستنی با مربای زردآلو...بَدَم می‌آید.

مردم پس از هر پاسخ می خندیدند و به فهرست [۲] سؤال ها خیره می شدند [۳] تا سؤال بعدی را از آدم آهنی بپرسند:

– شما برای انجام چه کارهایی درست شده‌اید؟

– من...باید...هر کاری را... که برایش...طراحی و برنامه‌ریزی... شده‌ام... انجام دهم.

بعد سؤال آخِر [۴] پرسیده می‌شد: برای ما بازدید [۵] کنندگان از این نمایشگاه چه آرزویی دارید؟

۱.قید، هرگز

۲.پهرست، خلاصه، سیاهه، لیست

۳.زُل زدن، نگاه عمیق

۴.پرسش پایانی، واپسین پرسش

۵.دیدن، دیدار

ـ برای شما ... آرزوی سلامتی و شادی ... دارم.

این جملهٔ آخر را در حالی که پای چپش را با خوشحالی روی زمین می‌کوبید و از شدّت برخورد آن کف نمایشگاه به لرزه درمی‌آمد، می‌گفت.

حالا دوباره نوبت عدّه‌ای دیگر می‌شد که جمع می‌شدند و همان سؤال‌ها را می‌پرسیدند. آدم‌آهنی قصّهٔ ما هرگز از جواب دادن به این سؤال‌ها خسته نمی‌شد. به موقع می‌خندید و پایش را روی زمین می‌کوبید و به موقع بازویش را تکان می‌داد و بعضی اوقات هم حتّی با چشم نارنجی رنگش، مودیانه چشمک می‌زد.

یکی از شب‌ها شاپرکی از پنجره به داخل نمایشگاه آمد. نور نارنجی رنگ چشم تروم توجّه او را به خود جلب کرد. شاپرک بالش را بر چشم شیشه‌ای تروم کشید و با ناامیدی گفت: «وای چه نور سردی!»

آدم‌آهنی می‌خواست بگوید: «این روشنایی نیست، چشم من است.» ولی فقط توانست جواب شمارهٔ یک را بگوید:

ـ اسم من ... تروم ... است.

شاپرک گفت:

ـ جدّاً؟ من هم یک پروانهٔ شاپرک یا شب‌پره هستم. اسم من بال بالی است.

آدم‌آهنی با برنامهٔ خودش که از پیش طرّاحی شده بود، دوباره ادامه داد:

ـ از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ... و از بستنی با مربّای زردآلو ... بدم می‌آید.

آدم آهنی و شاپرک (درس ۱۶، فارسی هفتم)

هرگز: قید، اصلاً، هیچ گاه

موقع: وقت، زمان

اوقات: جمع وقت، زمان ها
موذی: اذیت کننده، آزار دهنده، نیرنگ کار
شاپرک: شاه پرک، نوعی پروانه، در اینجا نماد انسانهای مهربان.

توجّه: نگاه کردن، دقت کردن

جلب: جذب، ربایش

ناامیدی: یأس

نور سردی: حس آمیزی

جدّاً: به راستی، واقعاً، بدون شوخی

طراحی: کار طراح، برنامه ریزی، نقشه کشی،



شاپرک در جواب گفت:

ـ من بیشتر از همه گاز زدن برگ‌های جوانِ درختان بلوط را دوست دارم و تا به حال روغن را نچشیده‌ام ... آیا تو برگ بلوط دوست داری؟ اگر بخواهی می‌توانم تکّه‌ای از آن را برایت بیاورم ....

آدم‌آهنی می‌خواست بگوید که شاید چشیدن مزهٔ چیزهای تازه فکر خوبی باشد ولی ناگهان جواب آمادهٔ سؤال بعدی به سرعت شروع شد:

ـ من باید کاری را که برایش طرّاحی و برنامه‌ریزی شده‌ام، انجام دهم.

شاپرک گفت:

ـ «متأسّفانه وقت رفتن رسیده، خداحافظ، تروم عزیز!»

آدم‌آهنی با صدای ریز و سنگین، در حالی که پاهای آهنینش را بر زمین می‌کوبید، گفت:

ـ برای شما آرزوی سلامتی و شادی دارم!

شاپرک گفت: متشکّرم و بعد خیلی آرام با بالش بوسه‌ای به گونهٔ آدم‌آهنی زد و از پنجره به بیرون پرواز کرد.

آدم‌آهنی با چشم نارنجی‌رنگش، رفتن شاپرک را تماشا کرد و برای مدّتی طولانی احساس بدی داشت.

او با خود فکر می‌کرد: «بال بالی با همهٔ تماشاگران فرق داشت. چیز دیگری بود، سؤال‌هایی می‌کرد که در برنامهٔ من نبود و همین باعث می‌شد جواب‌های من غلط باشد و خوب از آب درنیاید. او حتّی یک بار هم مرا تحسین نکرد ... هنوز جای بال‌هایش برگونه‌ام، به من حالتی خوشایند



پاره، قطعه، ریزه، جزء

طعم

با تأسّف

حس آمیزی، صدای آرام

دو طرف صورت، لُپ

کنایه: خوب نتیجه ندهد، نامناسب بودن.

تشویق، آفرین گفتن

دلخواه، پسندیده، مقبول، مطلوب

می‌دهد، صدایش بسیار شیرین بود ... او مرا ترووم عزیز صدا کرد!» این افکار احساس خوبی در او به وجود آورد.

آدم آهنی آن‌قدر از ملاقات با شاپرک خوشحال بود که اصلاً متوجه باز شدن درهای نمایشگاه و انبوه تماشاگرانی که به داخل آمده بودند، نشد. وقتی انبوه مردم به سراغش آمدند و سؤال‌ها را یکی یکی پرسیدند، او دو سؤال اوّل را با هم اشتباه کرد و به سؤال سوم هم جواب غلطی داد.

یکی از افراد سرشناس و مهم که در حال بازدید کردن از آدم‌آهنی بود، با عصبانیّت گفت: او ما را مسخره می‌کند! و به سرعت به طرف رئیس آن قسمت رفت تا او را از وضعیت آدم‌آهنی آگاه کند.

ولی آدم‌آهنی، تازه حالش جا آمده بود و جواب‌های درست و به موقعی می‌داد و بازدیدکنندگان نیز او را تشویق می‌کردند.

خداحافظ! برنامه‌اش تمام شد.

آدم‌آهنی با ناراحتی فکر کرد: «کاش بال بالی می‌توانست مردم را ببیند. اگر بفهمد که چقدر از من تعریف می‌کنند، مطمئنم که مرا بیشتر تحسین می‌کند! نگرانم، نمی‌دانم آیا امشب هم می‌آید یا نه ... وای! اگر خفاش او را گرفته باشد»؟ دل آدم‌آهنی گرفت. احساسی که تا آن موقع به او دست نداده بود.

اما شاپرک آمد و با ساده‌دلی نجوا کرد: «برای اینکه روی شانه‌ات استراحت کنم، به اینجا آمده‌ام و بعد هم دوباره پرواز می‌کنم. اینجا آرام و ساکت است»!

صدای غرّش مانندی از آدم‌آهنی بیرون آمد: «اسم من ترووم است».

حس آمیزی

دیدار

توجه کننده، آگاه

فراوان، انباشته، یک جا جمع شده

نامی، نام آور، معروف

چگونگی، حالت، موقعیت

شناساندن، آفرین گفتن، معرفی، تمجید

یقین دارم، شک ندارم، اطمینان دارم

شب پره، شب کور

زمزمه، آهسته حرف زدن

صدای ترسناک و بلند

شاپرک مؤدبانه گفت: «اسم تو را فراموش نکرده‌ام. آیا برادر یا خواهر داری؟» ولی آدم‌آهنی فقط توانست جواب شماره دو را بدهد:

ـ از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم ... .

شاپرک در حالی که به او یادآوری می‌کرد، گفت: «این را به من گفته بودی. راستی چرا بعضی چیزها را مرتباً تکرار می‌کنی؟ آیا از تکرار خسته نمی‌شوی؟ خیلی خوب، وقت رفتن است. من خیلی گرسنه‌ام. هنوز تکّه‌ای برگ هم نخورده‌ام. آن خفاش بدجنس در نزدیکی درخت بلوط من آویزان شده ... تا دیدار بعد خداحافظ، ترووم عزیز!»

شاپرک دوباره بوسه‌ای بر گونهٔ آدم‌آهنی زد و از پنجره به بیرون پرواز کرد. آدم‌آهنی تا مدّت زیادی به او فکر می‌کرد. چشمش درخشنده‌تر از قبل شده بود. در دل آهنینش زمزمه می‌کرد: «او دوباره برمی‌گردد! او مرا دوست دارد. او دوست من است. او دوباره بر می‌گردد و باز هم به راحتی روی شانه‌ام می‌نشیند. آیا می‌توانم یاد بگیرم به جز کلماتی که از قبل برنامه‌ریزی شده است، چیزی بگویم؟ اگر بتوانم اوّل از او تشکّر می‌کنم و بعد به او می‌گویم که اوّلین کسی است که من با او دوست شده‌ام». چشم نارنجی رنگش با بی‌صبری به پنجره خیره مانده بود.

ناگهان شاپرک برگشت ولی رفتارش عجیب بود. با شتاب خود را از پنجره به داخل، پرت کرد و به سرعت با گونهٔ آدم‌آهنی برخورد کرد. فریاد زد:

او دنبال من است! ترووم، او دنبال من است.

سایهٔ سیاهی نزدیک پنجره بود؛ برقی زد و چند لحظه بعد خفاش وارد سالن نمایشگاه شد.

بال بالی در حالی که خود را به گونهٔ آدم‌آهنی چسبانده بود، با التماس گفت:

آدم آهنی و شاپرک (درس ۱۶، فارسی هفتم)

مؤدبانه: همراه با ادب و تربیت

مرتبّاً: با نظم و ترتیب؛ پی در پی ، پشت سر هم

بدجنس: بدذات، پست

آویزان: معلق، آویخته

درخشنده: تابان، تابنده، پرنور

خیره شدن: زُل زدن، به دقت نگاه کردن

عجیب: شگفت آور، شگرف

شتاب: عجله

التماس: درخواست، خواهش

نگذار مرا بخورد! او را بزن.

آدم‌آهنی، با شجاعت، بادی در گلو انداخت و می‌خواست بگوید: «نترس من قوی‌ترین دستگاه در این نمایشگاه هستم و نمی‌گذارم کسی به تو آسیب برساند»، ولی به جای این جمله گفت: اسم من تروم است.

خفاش چرخی به دور آدم‌آهنی زد و شاپرک را دید که با او حرف می‌زند، شاپرک باز با التماس به آدم‌آهنی گفت: مراقب من باش، تروم عزیز!

آدم‌آهنی می‌خواست با صدای بلندی به خفاش بگوید که از اینجا بیرون برو ولی دوباره جمله‌ای را گفت که از قبل برنامه‌ریزی شده بود:

ـ از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم.

خفاش دندان‌هایش را به شکم شاپرک فرو برد، ولی نتوانست او را ببلعد، زیرا شاپرک روی پای آدم‌آهنی افتاد. شاپرک با ناله گفت: «وای بالم». خفاش، چندین بار دور آدم‌آهنی چرخید ولی نتوانست بال بالی را پیدا کند و از پنجره بیرون رفت. شاپرک گفت: بالم پاره شده، وای تروم چرا از من مراقبت نکردی؟

آدم‌آهنی بلافاصله جواب داد:

من ... باید ... هرکاری را ... که برایش ... طراحی و برنامه‌ریزی ... شده‌ام ... انجام دهم.

از جوابی که داده بود به شدّت ناراحت شد و بدنش می‌لرزید ولی نمی‌توانست چیز دیگری بگوید.

آدم آهنی و شاپرک (درس ۱۶، فارسی هفتم)



باد در گلو انداختن: کنایه از مغرور و متکبر شدن

آسیب: صدمه، لطمه
مراقب: مواظب، نگهبان
ببلعد: قورت بدهد
مراقبت: مواظبت، نگهبانی

بلافاصله: بی درنگ، فوراً

بال بالی روی زمین می‌لرزید و بال بال می‌زد. سعی می‌کرد؛ پرواز کند ولی فقط مثل فرفره به دور خود می‌چرخید. با ناله گفت:

تو دوست من بودی؛ چرا به من کمک نکردی؟ کاش می‌فهمیدی چه آسیبی به من رسیده!

در همین موقع دوباره آدم‌آهنی با صدای غژغژ مانندی گفت:

من بیشتر از همه از روغن خوشم می‌آید، من بستنی با مربای زردآلو را دوست ندارم.

شاپرک نفس نفس زنان و بریده بریده در حالی که باورش نمی‌شد، گفت:

چه می‌گویی؟ تو دوست من هستی و اصلاً برای من ناراحت نیستی؟ چقدر ... بی‌احساس ... و خشن ... هستی!

بال بالی که دیگر نمی‌توانست بچرخد و حرکت کند، یک بار دیگر بالش را بالا برد و خیلی آهسته پایین آورد و دیگر حرکتی نکرد و به آرامی گفت: «خدا نگهدارت تروم عزیز». و بعد نفس آخر را کشید.

اوج غم انگیز داستان

آدم‌آهنی با صدای غژش مانندی گفت:

من برای شما آرزوی سلامتی و شادی دارم!

و پاهایش را محکم به زمین کوبید، آن چنان که زمین لرزید و بعد سکوت مرگ‌باری بر سالن نمایشگاه حاکم شد. شاپرک روی پای آدم‌آهنی، بدون حرکت دراز کشیده بود. کم‌کم هوا روشن می‌شد. درها باز شدند و دوباره بازدیدکنندگان کنجکاو به سالن آمدند و باز دور او حلقه زدند.

اسم تو چیست؟ این سؤال شمارهٔ یک بود ... آدم‌آهنی فکری کرد و قلبش از ناراحتی فشرده شد؛ گفت:

آدم آهنی و شاپرک (درس ۱۶، فارسی هفتم)

فرفره: چرخنده، هرچه با باد بچرخد.

مثل فرفره: به سرعت

غِژغِژ: صدای کشیده شدن دو سطح بر رَوی یکدیگر، مانندِ لولا.

نفس زنان: در حال نفس زدن، به سرعت نفس زدن

اصلاً: هرگز

نفس آخر را کشیدن: کنایه از مردن

مرگبار: مرگ آور، کشنده

حاکم: فرمانروا، چیره و مسلّط

کنجکاو: جست و جو گر، دقیق و ریز بین

حلقه: هر چیز گرد و دایره وار



شاپرک ... مرا ترووم ... عزیز ... صدا کرد ... هیچ‌کس ... تا به حال مرا ... به این نام... صدا نکرده بود ... .

او هیچ پاسخ درستی به هیچ یک از سؤالات برنامه‌ریزی شده، نداد.

دیگر بازوانش را بلند نکرد و پایش را هم بر زمین نکوبید، حتّی دیگر با چشم نارنجی رنگش چشمک هم نزد.

ملافهٔ بزرگ و سفیدی آوردند و آدم‌آهنی را با آن پوشاندند. روی ملافه نوشته شده بود: «خراب است».

زیر آن ملافهٔ سفید که درست مثل کفن بود، آدم‌آهنی ساکت بود ولی شب، وقتی باد از بیرون به داخل سالن نمایشگاه می‌وزید و با خود رایحهٔ گل‌های درخت بلوط و صدای خش‌خش برگ‌هایش را می‌آورد، صدای شکسته و آهسته‌ای از زیر ملافهٔ سفید می‌آمد. به نظر می‌رسید که کسی چیزی یاد می‌گیرد و دایم می‌گوید: «بال بالی ... بلوط ... به او آسیب رسید».

ویتاتو ژیلینسکای، مترجم: ناهید آزادمنش



ملافه:

ملحَفه، پارچه ای که به عَنوان روانداز استفاده شود. پارچهٔ سفیدی که روی لحاف یا تشک می کشند.

رایحه: بوی خوش



خودارزیابی

۱ــ چرا آدم آهنی از شاپرک خوشش آمد؟
۲ــ چرا آدم آهنی پس از مرگ شاپرک به سؤالات جواب درست نمی‌داد؟
۳ــ آخرین جملهٔ درس، چه پیامی دارد؟
۴ــ .....

دانش‌های زبانی و ادبی

نکتهٔ اوّل

به این جمله‌ها توجّه نمایید و دربارهٔ آنها گفت‌وگو کنید.

ــ من فردا نامه را خواهم نوشت.
ــ تو فردا نامه را خواهی نوشت.
ــ او فردا نامه را خواهد نوشت.
ــ ما فردا نامه را خواهیم نوشت.
ــ شما فردا نامه را خواهید نوشت.
ــ آنها فردا نامه را خواهند نوشت.

چنان‌که می‌بینید جملات بالا مربوط به زمان آینده یا مُستقبل است. به شکل ساخت زمان آینده توجّه کنید.

شکل ساخت زمان آینده	
مفرد	جمع
خواهم نوشت	خواهیم نوشت
خواهی نوشت	خواهید نوشت
خواهد نوشت	خواهند نوشت

آیا می‌توانید بن فعل و شناسه فعل آینده را بگویید؟

۱۵۱

دانش های زبانی و ادبی

نکتهٔ اوّل:

به این جمله ها توجه کنید:

من فردا نامه را خواهم نوشت./ تو فردا نامه را خواهی نوشت. / او فردا نامه را خواهد نوشت.

ما فردا نامه را خواهیم نوشت./ شما فردا نامه را خواهید نوشت./ آنها فردا نامه را خواهند نوشت.

چنان که می بینید جملات بالا مربوط به زمان آینده یا مستقبل است.

دانش های زبانی و ادبی

به شش ساخت زمان آینده توجه کنید.

ساخت فعل مستقبل (آینده):

خواه (بن مضارع از مصدر خواستن) + شناسه + بن ماضی فعل مورد نظر

مثال: فعل آینده از مصدر رفتن (خواه + شناسه: ـَ م/ی/ـَ د/یم/ید/ـَ ند+ بن ماضی سوم شخص مفرد، رفت)

خواهم گفت	خواهیم گفت
خواهی گفت	خواهید گفت
خواهد گفت	خواهند گفت

آیا می توانید بن فعل و شناسه فعل آینده را بگویید؟



نکتهٔ دوم

در داستانی که خواندیم، شخصیت‌های اصلی، آدم آهنی و شاپرک بودند. آیا مقصود نویسندهٔ داستان از آدم آهنی فقط همان آدم آهنی نمایشگاه بوده و مقصود از شاپرک همان شاپرکی که بر درخت بلوط لانه داشته است؟

در داستان، دریافتید که آدم آهنی، ابتدا احساس نداشت. تنها همان چیزهایی را می‌گفت که از قبل برای او برنامه‌ریزی شده بود. مشابه آدم آهنی، آدم‌هایی را می‌شناسیم که احساس و عاطفه ندارند و مثل آدم آهنی رفتار می‌کنند.

در همین داستان، شاپرک، مهربان است و با عاطفه، آدم آهنی را «بروم عزیز» خطاب می‌کند. او را دوست دارد و نوازش می‌کند. مثل شاپرک، انسان‌های مهربانی در اطراف ما هستند.

داستان‌نویسان، با استفاده از تخیّل و آوردن شخصیت‌های غیر انسان، ذهن ما را وا می‌دارند تا شبیه آنها را در جامعه و اطراف خود پیدا کنیم.

این گونه داستان‌ها را «داستان‌های رمزی و نمادین» می‌گویند.

ـ تنهٔ تنوین به صورت ـنـ خوانده و شنیده می‌شود امّا در املاء، این تنه به شکل «اً» نوشته می‌شود. مانند : اصلاً، جدّاً، مرتباً و . . . .

ـ برخی از کلمات، در گفتار دچار تغییرات تلفظی می‌شوند امّا در نوشتن، شکل مکتوب و نوشتاری آنها، باید مورد توجّه باشد، مانند : اجتماع، مجتبی و . . . .

کارگروهی

۱ـ دربارهٔ شخصیت‌های داستان این درس گفت‌وگو کنید.

۲ـ یک داستان نمادین دیگر در کلاس بخوانید و شخصیت‌های آن را بررسی کنید.

۱۵۲

دانش های زبانی و ادبی

نکته دوم

در داستانی که خواندیم، شخصیت های اصلی، آدم آهنی و شاپرک بودند. آیا مقصود نویسنده ی داستان از آدم آهنی فقط همان آدم آهنی نمایشگاه بوده و مقصود از شاپرک همان شاپرکی که بر درخت بلوط لانه داشته است؟

در داستان، دریافتید که آدم آهنی، ابتدا احساس نداشت. تنها همان چیزهایی را می گفت که از قبل برای او برنامه ریزی شده بود. مشابه آدم آهنی، آدم هایی را می شناسیم که احساس و عاطفه ندارند و مثل آدم آهنی رفتار می کنند.

در همین داستان، شاپرک، مهربان است و با عاطفه، آدم آهنی را دوست دارد و نوازش می کند. مثل شاپرک، انسان های مهربانی در اطراف ما هستند.

داستان نویسان، با استفاده از تخیّل و آوردن شخصیت های غیر انسان، ذهن ما را وا می دارند تا شبیه آنها را در جامعه و اطراف خود پیدا کنیم.

این گونه داستان ها را «داستان های رمزی و نمادین» می گویند.

پرسش های پایانی

۱.کدام گزینه دربارهٔ «داستان های نمادین و رمزی» درست **نیست**؟

الف:بر پایهٔ تخیل شکل می گیرند ب: نویسندهٔ داستانهای رمزی، شخصیت های غیر انسانی خلق می کند.

ج:شخصیت ها نماد افراد یا طبقاتی از جامعه هستند. د: در آن از سمبل استفاده نمی شود.

۲.کدام گزینه دربارهٔ جملهٔ «آدم آهنی با شجاعت بادی به گلو انداخت.» درست است؟

الف:هم آرایهٔ تشخیص دارد و هم کنایه ب: فقط آرایهٔ کنایه دارد.

ج: هم تشبیه دارد و هم تشخیص د:کنایه و تکرار دارد.

۳.شناسهٔ «سوم شخص مفرد» فعل آینده (مستقبل) کدام است؟

الف: ـَند به بن مضارع خواستن می چسبد. ب: ـَد به بن مضارع خواستن می چسبد.

ج: شناسه ندارد (∅) د: ـَش

۴. کدام از نامهای نماد **نیست**؟

الف: رمز ب:سمبل ج: شناسه د: مظهر

۵.از مصدر دویدن، فعل آینده، دوم شخص جمع کدام است؟

الف: خواهی دوید ب:خواهند دوید ج: خواهد دوید د: خواهید دوید

۶. در ترکیب های «**درخت بلوط، افراد سرشناس، اسم من، صدای آهسته، کف نمایشگاه، جواب غلط**» چند ترکیب وصفی آمده است؟

الف: ۲ ب:۳ ج: ۴ د: ۱

آدم آهنی و شاپرک (درس ۱۶، فارسی هفتم)



پیروز و سربلند باشید!

دکتر احمد کنجوری

شهرستان دلفان

